



مردمانی دل آزار در فراز و نشیب روزگار

در سده‌های گذشته انگلستان پلیدترین آهریمن و زهرآگین‌ترین آزدهای مذهب و مکتب را به ویژه در کشورهای جهان سوم پرورش داده است که برای همیشه ننگ بشریت خواهند بود. این آهریمن پلید در برگیرنده‌ی تشکیلات مافیائی آلازهر است، که توانست بر چگونگی و روند گسترش اسلام در سراسر جهان دبدبانی و فرمانروایی داشته باشد. یکی از فرزندان ناخلف آلازهر إخوان‌المسلمین، و شاخه‌ی تروریستی آن فداییان اسلام در ایران است که به دست ایران ستیزی مانند سید جمال‌الدین افغانی (اسدآبادی) در کشورما پایه‌گذاری شد، که احمد کسروی، علی دشتی، حسنعلی منصور و بسیاری دیگر از میهن‌یاران به دست تروریستهای فداییان اسلام کشته شدند. و نفرت انگیزتر از اینها، دولت فخمیه با آگاهی کامل از چگونگی کاربرد مذهب، سازمان تولید و پرورش آخوند یا همان (حوزه‌های علمیه) را نیز در ایران و عراق و لبنان با شیوه‌ای زیرکانه بنیان نهاد و توانست از پایگاه‌های قم و نجف به آسانی بر همه‌ی مسجدهای شیعه در جهان فرمانروایی کند.

طرح تشکیل شبکه‌ی آلازهر، بی‌شمارانه‌تر و ننگین‌تر از بردگی جوانان آفریکایی و به اعتیاد کشاندن میلیونها تن از مردم چین و آسیا می‌باشد. زیرا زشتی‌های بردگی و زیان‌های اعتیاد بر همگان روشن شده‌اند ولی زیانهایی که شبکه‌ی آلازهر، إخوان‌المسلمین و سازمان تولید آخوند بر جهانیان وارد آورده‌اند، تا کنون پنهان و ناشناخته مانده‌اند. اگر به تاثیر این شبکه‌های ضد بشری بر سیر اندیشه‌ی روشنفکران در کشورمان نگاه کنیم .

بیشترین روشنفکران ما آرمانهای خود را در پندار می‌نگارند، آنها را به سخن دنبال می‌کنند، ولی به کردار که می‌رسند، تحت تاثیر خرافات و سنتهای مذهبی ناخودآگاه سست و ناتوان گشته و هدف خویش را فراموش می‌کنند. روشنفکران مذهبی و مکتبی و پیروان خوش‌باور کعبه و مسکو و لندن، با اینکه شناخت کمی از ویژگی‌های دگرگونی در سامان جامعه‌ی خود دارند، زمان به زمان اندیشه‌ی خود را بازسازی و تغییر روش می‌دهند، و به همراه رسانه‌های وابسته، به سخن پراکنی از جنبش‌مردمی، از انقلاب، از بهار و از دموکراسی می‌پردازند و از مزدوران خودفروخته برای مردمان ستم دیده قهرمانان آزادیخواه و پوشالی می‌سازند.

این سیاست پیشه‌گان جامعه‌شناس، از تشکیل حکومتی سخن می‌گویند که هرگز در تجربه وجود خارجی نداشته و ندارد، (حکومت اسلامی واقعی، حکومت کمونیستی واقعی، سوسیال‌دموکراسی واقعی)، چرا که اینها هیچ اندیشه‌ی روشن و ژرف‌بینی درستی از مذهب‌زدگی و مکتب‌گرایی ندارند. نمازگذاران قبله‌ی لنین و استالین دلسوز همه‌ی جهانیان هستند، بجز ایرانیان. آنها براین باورند که نخست باید همه‌ی جهان را از ستم امپریالیسم پاک کرد و سپس به زندگی پرداخت. از اینرو هر شورشی که در گوشه‌ای از جهان روی بدهد، این افراد آن شورش را بخشی از پیروزی‌های خود می‌شمارند، و روشن است که برای رسیدن به این آرمان روئایی، همیشه از ایران و ایرانی بهره برداری کرده‌اند.

در چنین رویای دل‌انگیزی: دیدیم که با اتحاد سرخ و سیاه در سال ۵۷ همه‌ی نوکران و نمازگذاران قبله‌ی مکه و مسکو و لندن به زیر عبای روح‌الله خمینی خزیدند، و به نام مسلمانان شهیدپرور، پس از یک "انقلاب شگونمند"، و کشتار بسیاری از فرزندان برومند ایران، رژیم اسلامی را به ملت ایران تحمیل کردند، و امروز پس از گذشت ۳۵ سال و برملا شدن همه‌ی اسرار پشت پرده‌ی این کلاهبرداری تاریخی، هنوز چند "نفری" هستند که با بیش‌رمی

تمام جنایت ۵۷ را اقدام شجاعانه‌ی ملت ایران و "انقلاب شگونمند"، می‌نامند.

برای این که بهره‌مندی ملت ایران را پس از پیروزی "انقلاب شگونمند" و در ۳۵ سال گذشته ارزیابی کنیم، نیازی نیست که به رویا و خوش گمانی بپردازیم. هر کس که بتواند اندکی با خرد خویش بیاندیشد، بی‌گمان می‌تواند با چشم جان ببیند که بندهای بردگی و غلامده‌های استعمار که به گردن ملت‌های مذهب‌زده به ویژه ملت ایران آویخته شده‌اند، به باورهای پیروان ایدئولوژی‌های زمینی و آسمانی پیوند دارند، نه به آزمندی و یا به ابزارهای امپریالیسم. چرا که ارتش پنهان باورمندان مذهبی و مکتبی بهترین ابزار برای استعمار هستند. از اینرو در جنبش‌هایی که به خواست جهانداران روی می‌دهند، مانند (انقلاب‌های رنگین در کشورهای جدا شده از روسیه و بهار عربی در خاورمیانه)، تنها شیوه‌ی نگرهبانی یا میزان سروری بیگانگان بر این کشورها اندکی دگرگون می‌شود نه شیوه‌ی حکمرانی بر مردمان، زیرا بیش از سدها سال است که مذهب و ایدئولوژی‌های زمینی عامل فریب و عقب ماندگی و شیوه‌های حکومت به ملت‌های جهان سوم بوده‌اند.

باید بگوییم که بنیان ساماندهی هر کشور، نگرش سیاسی و اجتماعی مردمان همان کشور را نمایان می‌سازد، و در همین ساماندهی به روشنی می‌توان دید که آیا مردمان آن کشور در گرانبیگی به سرمایه‌برند یا در فرومایگی، و در حکومت فرومایگان مانند رژیم اسلامی حاکم در ایران، روشنفکران‌های مذهبی و شیفتگان مسکو و لندن، خودباختگان کوتاه‌نگری هستند که جهانداران می‌توانند آنها را برای هزارمین بار با شیوه‌ای که بارها آنها را فریب داده‌اند، باز به جنب و جوش بیاورند و به کمک آنها برای مردمان بدبخت، از بین کسانی که میهن ستیز و فرومایه هستند، قهرمانان آزادیبخش و رهبر و ولایت فقیه بسازند.

از آنجائیکه فراموشی، کوتاه‌نگری، خوشباوری و امیدواری، از ویژگی‌هایی هستند که انسان را بردبار، شکیب و خودفریب می‌کنند، در نتیجه ملت‌های تحت حاکمیت ایدئولوژی‌های زمینی و آسمانی را بیشتر بسوی این ویژگی‌ها می‌کشانند تا مردم بتوانند بار سنگین ستمگران حاکم را بدون ایستادگی در برابر رژیم تحمل کنند و پیوسته به امید رحمت الهی عبادت و اطاعت کنند، یا به امید وعده‌های پوشالی رهبر مکتبی شب را گرسنه بر بالین بگذارند.

ای‌کاش شماری از روشنفکران راستین ما در پیرامون رویدادهای جهان و آرمان‌های خود اندکی می‌اندیشیدند، چرا که بیشتر روشنفکران ایران هم مانند باورمندان مذهبی و ایدئولوژیکی، خوشباور و کوراندیش هستند، و به ابزار مردم‌فریبی استعمار تبدیل شده‌اند، زیرا چشمی برای دیدن، خردی برای اندیشیدن، بینشی برای سنجیدن و دانشی برای بررسی کردن رویدادهای زندگی مردم ندارند تا بتوانند روشنگر راه جویندگان آزادی بشوند، و شوربختانه آنهائیکه خود را روشنفکر می‌پندارند، کمتر می‌اندیشند، و بیشتر به آهنگ رسانه‌های جهانداران می‌رقصند. برای نمونه امروزه می‌بینیم که پس از انتصاب آخوند روحانی به عنوان پیشخدمت سیدعلی‌خامنه‌ای، شماری از روشنفکران ما خیالشان از ایران راحت شده و در اصل میهن را فراموش کرده‌اند و در کنار بسیاری از رسانه‌ها، تلاش خویش را برای تحلیل و تفسیر حوادث مصر و سوریه و غیره بکار بسته‌اند. آیا به روی طناب چنین روشنفکرانی می‌شود هیزمی جمع کرد تا روزی برای آزادی ایران برافروخته شود؟

باورمندان به ایدئولوژی‌های زمینی و آسمانی نمی‌توانند به روشنی اندیشه کنند، چون فکر آنها تنها از تاریکخانه‌ی ایدئولوژی آنها بارور می‌شود و هرگز نمی‌توانند آزادانه بیاندیشند، زیرا همه‌ی پندار و گفتار و کردار آنها به استناد چهارچوب ایدئولوژی پوسیده‌ی آنهاست و بدون تکیه بر خرافات مذهب و مکتب هیچ گامی برنمیدارند و اینکه با گذر زمان به آن عادت میکنند و به نوعی معلولیت مغزی دچار می‌شوند. همانگونه که افراد با معلولیت جسمی نیاز به عصا دارند، باورمندان و پیروان ایدئولوژی‌های زمینی و آسمانی هم معلول‌های مغزی هستند که بدون تکیه بر عصای مذهب و مکتب، توان تصمیم‌گیری و حرکت ندارند و فقط در چهارچوب مرداب گنبدی مذهب و مکتب خویش دست و پا بزنند.

افرادی که بدون تکیه‌گاه ایدئولوژیکی نتوانند بروی پای خویش بایستند، هرگز نمی‌توانند درونمایه‌ی آزادی و آزاده‌گی و مردم‌سالاری را درک کنند. آیا یک باورمند مذهبی، یک کومونیست، یک توده‌ای و مجاهد، یا پیروان هر مسلک و مکتب دیگر، که خرد و وجدان آنها در چهاردیواری یک عقیده‌ی آسمانی و خرافاتی و ضدملی مرزبندی شده است، می‌تواند انسانی آزاده باشد تا بتواند آزادانه اندیشه کند و پدیده‌ای را آزادانه بسنجد و راه خود را با آگاهی برگزیند؟ آیا یک زندانی می‌تواند ساعات ملاقات با خانواده، هواخوری، و نوع خواب و خوراک خود را آزادانه انتخاب کند یا باید تابع مقررات زندان باشد؟ باورمندان مذهبی و مکتبی هم در مسیر اندیشه‌ی خود تابع مقررات ایدئولوژی خویش هستند و پس از گذشت زمان به آن عادت می‌کنند تا جائیکه دیگر نمی‌توان آنها را از ایدئولوژی و خرافات وابسته و پوسیده جدا کرد و راهی بجز بردن اعتقاداتشان به گورستان ندارند.

لازم به یاد آوریست که ملت ایران بجز پس مانده‌های اعراب و باورمندان که در شورش ۵۷، بیشترین هم برای منافع شخصی به زیر عبا‌ی روح‌الله خمینی خزیدند، هرگز مسلمان به مفهوم قرآنی نبوده و نیستند. به گفته‌ای دیگر، **هیچ ایرانی مسلمان و هیچ مسلمانی ایرانی نیست.** اینکه مردم ایران را ملتی مسلمان نامیده‌اند، باید بگویم که این مطلب بجز یک جعل و کلاهبرداری تاریخی چیز دیگری نبوده و نیست. مسلمان کسی است که از قرآن تا اندازه‌ای فهمیده باشد، به آن باور داشته باشد و به دستورات آن عمل کند. هزاروپانصد سال است که کتاب قرآن در صندوقچه‌ها و یا در بالای طاقچه‌ها خاک میخورد و ایرانیان اصیل به پاس نفرتیکه از جنایتهای اسلام در کشورشان داشتند، هرگز به خواندن و عمل به دستورات قرآن نپرداختند و قرآن را زیر عبا‌ی آخوندها و فقط برای خواندن در گورستانها اختصاص داده بودند. نمونه‌ی بارز آن دو شاخه کردن اسلام و ایجاد مذهبی جدید بنام شیعه بود. در کجای قرآن نامی از مذهب شیعه برده شده؟ در اصل ایرانیان با ایجاد مذهب شیعه همان زمان از اسلام خارج شدند، ولی شوربختانه در دام شیادان دیگری افتادند، (به مقاله‌ی فلسفه‌ی پیدایش آخوند در ایران در وبسایت ایرانیانان مراجعه کنید) و شیعه‌گری به دکان بهشت و جهنم تبدیل شد، و هنوز هم نتوانسته‌اند از چاهی که خودشان کنده‌اند، خارج بشوند. و اگر نگاهی به پیشینه‌ی نمازگذاران مسکو و لندن بیاندازیم، می‌بینیم که این حضرات نه تنها کمتر از باورمندان مذهبی نبوده‌اند، بلکه در وطن فروشی یک سرگردن هم از آنها جلوتر بوده و هستند.

همین حضرات بودند که در زمان پادشاهان پهلوی جایگاه طیف روشنفکر جامعه را اشغال کرده بودند، یعنی هر کسی که به ایدئولوژی آسمانی (شریعتی‌ها) و ایدئولوژی‌های زمینی (کیانوری و احسان طبری‌ها) بیشتر وابسته بود، و کتابهای مارکس و انگلس و لنین را چندبار ورق زده بود، روشنفکر خوانده می‌شد. هر چه میزان وابستگی به فرهنگ بیگانه بیشتر بود، روشنفکرهای قلبی هم بیشتر به خود می‌بالیدند و جای روشنفکران راستین که بتوانند دانائی و بینائی را به مردم برسانند، همیشه خالی بود چرا که در خواب غفلت تشریف داشتند.

آیا کسانی که مطالب ناشناخته را، که راستی و درستی آنها را نمی‌دانند، و از کتابی یا از رسانه‌ای برداشت کرده و پخش میکنند، روشنفکر و دانا هستند یا فقط بارکش کتاب‌های استعمار؟

آیا کسی که به تکرار و بازگو کردن خرافات برای فریب مردم می‌پردازد، روشنفکر است؟

آیا میدانید که انقلاب یک ملت یعنی چه و با چه هدف و انگیزه‌ای جوشان می‌شود؟

آیا انقلابی سراغ دارید که به درستی برای بهبودی زندگی و با اراده‌ی مردم ستم دیده به ثمر رسیده باشد؟

مگر نه اینکه مردمی از هیاهوی ساختگی، از راه عقیده یا به امید ناشناخته‌هایی دروغ در سال ۵۷ به خیابان ریختند و آرزوهای خود را فریاد کردند، آیا این آشوب نشانی از انقلاب یک ملت بود؟

مردمی که سدها سال چشم به آسمان دوخته‌اند، سدها بار با همان دروغ کهنه، به جوش و خروش می‌آیند و هر بار نیز فریب خورده و تشنه‌کام به سراب ناامیدی می‌رسند. به گفته‌ای دیگر؛ تا زمانیکه ملت ایران چشم از آسمان

برنگیرند، و دست از قبله‌ی مکه و مسکو و لندن بردارند و آگاهانه به هویت ملی خویش نپردازند، همیشه زمینه‌ای برای فریب خوردن و پیروزی و فرمانروائی بیگانگان بر جان و مال و ناموس خویش خواهند بود.

شوربختانه باید بگویم، بیشترِ روشنفکرانی که جنبش‌های مردمی را به بیراهه می‌کشاند، تفاوت بردگی و آزادی، تفاوت عقیده و آگاهی، تفاوتِ سالارشدن بر مردم و مردمسالاری، تفاوت موالی‌مقلد و ملت آزاده را نمی‌دانند و نمی‌خواهند یا نمی‌توانند بدانند. برای همین است که بیشترین روشنفکران ما اندیشه‌ای نو و همساز با فرهنگ مردم ایران ندارند، آنها فرهنگ را با سنت، با عقیده، با احکام، با گمراهی و نامردمی برابر می‌انگارند. این خود باختگان و خودفروختگان پسان ابزاری‌هایی هستند که به خواستِ جهانداران، از راه رسانه‌ها به جنب‌وجوش درمی‌آیند و در مسیری حرکت می‌کنند که چرخ عقیده‌ی آنها در آن مسیر دور می‌زند.

باورمندان مذهبی و مکتبی از خود بیگانه‌اند، آنها به خواست استعمار آشوب و کشتار می‌کنند و برخی هم شهید می‌شوند، ولی هدفی بجز منافع شخصی و مردم‌فریبی و خشنودیِ الله و رهبر ایدئولوژیک ندارند و تا زمانیکه مزدشان می‌رسد به راحتی دمِ تکان می‌دهند، زیرا خود را بنده و موالی می‌پندارند. این مردمان از راه ایمان به مذهب و ایدئولوژی، خرد و وجدان خود را به آخوندها و شارلاتانهای مکتبی می‌سپارند و به امر رهبران عقیدتی، آزادی و آزادی را که در سرشت آدمی آمیخته است سرکوب می‌کنند. مذهبی‌های کوردل هر حکومتی که داشته باشند، الله را عبادت می‌کنند، و به دستور الله کافران را به شکنجه‌هایی، که در پندار هیچ انسانی نمی‌گنجند، می‌آزارند. و گاهی برای خشنودیِ الله خود را به آتش می‌کشند تا برای حوریان بهشتی جذابتر بشوند.

شیره‌ی سخن اینکه، هر سیستم حکومتِ مردمی و یا نامردمی، نشان از بینش آن مردمان از ارزشهای انسانی و شیوه‌ی زندگی دارد. در چنین روزگاری شگفت‌انگیز و کارزاری آشفته به سر می‌بریم و مام میهن را به علت خیانت مشت‌ی خودباخته و خودفروخته‌ی مذهبی و مکتبی، دو دستی به دشمنان میهن تقدیم کرده‌ایم و از دور غارت و تکه پاره شدن میهن را تماشا می‌کنیم، و در این میان گاهی می‌بینیم که چند "نفر" از تفاله‌های پس مانده از موالی مسکو و لندن برای همراهی و خوش خدمتی به ارباب، سری از آخور ارباب بیرون می‌کشند و زوزه کنان تفاله‌ی سیاست استعماری ارباب را برای سرپوش گذاشتن به جنایتهای رژیم اسلامی در ۳۵ سال گذشته و فریب هرچه بیشتر مردم نشخوار میکنند، آنها با سوء استفاده از نام افراد سرشناس، و میخواهند نام خود را که در کنار رژیم آخوندی هر یک به نحوی دستشان به خون ملت ایران آغشته بوده است، مخفی کنند و با کوبیدن اصالت ملی مردم ایران و آنچه که هزاران سال ملت ایران را متحد و کشور را یکپارچه نگاه داشته بود، که همانا **سامانه‌ی پادشاهی ایران است**، دمی برای ارباب تکان بدهند.

تاریخ در مورد رضاشاه بزرگ، ایران‌پدر شاهنشاه آریامهر، دکتر محمد مصدق و بسیاری از شخصیت‌های برجسته‌ی کشورمان داوری کرده است و ملت ایران پس از تجربه‌ی جنایتهای رژیم اسلامی در ۳۵ سال گذشته، امروز بخوبی خائنین و خدمتگذاران به میهن را شناخته است، ولی پرسش اینجاست که چرا شماری از موالی مسکو و لندن که هرگز به دکتر محمد مصدق و راه او باوری نداشته‌اند، ناگهان به مناسبت فرارسیدن ۳۰ تیر و با پنهان شدن پشت نام دکتر محمد مصدق وارد میدان می‌شوند تا سامانه‌ی پادشاهی ایران را بکوبند و ارادت خود را بگوش ارباب برسانند.

البته در اینکه این حضرات هیچ آبرو و حیثیتی نزد ملت ایران ندارند شکی نکنید، اینها شرافت و شهامت بیان آرزوها و آرمانهای مکتبی خود را زیر لوای اسلام خمینی از دست داده‌اند، در نتیجه مانند روسپی‌های سیاسی که چیز دیگری برای از دست دادن ندارند، با هر طنابی که ارباب تدارک ببیند به ته چاه می‌روند تا تکه استخوانی بیابند.

شگفتم از یاران و طرفداران راستین دکتر محمد مصدق که چرا خوابیده‌اند و مشت‌های در دهان این یاوه سرایان نمی‌کوبند تا این موالی مسکو و لندن بدانند که دکتر محمد مصدق نیز خواهان حکومت پادشاهی برای کشورش بود. او هرگز بر علیه نظام پادشاهی به پا نخواست، بلکه او هم در برابر سیاست استعماری بیگانگان ایستاد و در آتشی که استعمار برافروخته بود، به آتش کشیده شد. همانگونه که امیر کبیر، رضاشاه بزرگ و محمدرضاشاه پهلوی با همین فریب و در چنین آتشی افتادند، همانگونه که ملت ایران، فرهنگ ایران، سرمایه‌های ملی ایران و جان و مال و ناموس ملت ایران با همین فریب به آتش کشیده شدند، ولی هنوز یک مشت بی وطن و خود فروخته اسرار دارند که آتش بیار معرکه باشند تا کردار پلیدشان سرپوشی برای نام ننگین شان گردد.

به یزدان که گرما خورد استیم کجا این سرانجام بد استیم

دکتر نوشیروان حاتم

پیشگامان بازگشت به هویت ملی

۳۰ تیر ۲۵۷۲ شاهنشاهی | ۲۰ جولای ۲۰۱۳ مسیحی